DaneshSad
دانش صد

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْفِهرِسُ

اَلْمُقَدِّمَة		
اَلدَّرْسُ الْأَوَّلُ	اَلدَّينُ وَ التَّدَيُّنُ	۳
	اَلْمُعجَم	۴
	حَوْلَ النَّصِّ	۵
	اِعْلَموا - مَعانِي الْحُروفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ لَا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ	۶
	اَلتَّمارينُ	۱۰
	اَلبَحثُ العِلميُّ	۱۵
اَلدَّرْسُ الثّاني	مَكَّةُ الْمُكَرَّمَةُ وَ الْمَدينَةُ الْمُنَوَّرَةُ	۱۶
	اَلْمُعجَم	۱۷
	حَوْلَ النَّصِّ	۱۸
	اِعْلَموا - اَلْحال	۱۹
	اَلتَّمارينُ	۲۲
اَلدَّرْسُ الثّالِثُ	اَلْكُتُبُ طَعامُ الْفِكْرِ	۲۷
	اَلْمُعجَم	۲۹
	حَوْلَ النَّصِّ	۲۹
	اِعْلَموا - اَلِاسْتِثناء	۳۰
	اَلتَّمارينُ	۳۴
اَلدَّرْسُ الرّابِعُ	اَلْفِرَدَقُ	۴۰
	اَلْمُعجَم	۴۲
	حَوْلَ النَّصِّ	۴۲
	اِعْلَموا - اَلْمَفْعولُ الْمُطلَقُ	۴۳
	اَلتَّمارينُ	۴۶
اَلْمُفرَدات	مترادف و متضاد	۵۲
	جمع تکسیر	۵۷
	اَلْمُعْجَم	

DaneshSad
دانش صد

اَلدَّرسُ الأَوَّلُ

اَلدّينُ وَ التَّدَيُّنُ دیـن و دینـداری

﴿... أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً﴾ یونس: ۱۰۵ (حنیفاً: حال)

با یکتاپرستی به دین روی آور.

اَلتَّدَيُّنُ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنسانِ. وَ التّاريخُ يَقولُ لَنا :

دینداری در انسان ذاتی و فطری است. و تاریخ به ما می‌گوید:

لا شَعْبَ مِنْ شُعوبِ الْأَرضِ إِلّا وَ كانَ لَهُ دينٌ وَ طَريقَةٌ لِلْعِبادَةِ. (لا: اسم لای نفی جنس — وَ: واو حالیه=که)

هیچ ملّتی از ملت‌های زمین نیست مگر اینکه آیین و روشی برای پرستش داشته باشد.



اَلْمَسجِدُ الْجامِعُ في مَدينَةِ دِلْهي في الْهِندِ.

اَلْآثارُ الْقَديمَةُ الَّتي اكْتَشَفَهَا الْإِنسانُ، وَ الْحَضاراتُ الَّتي عَرَفَها مِنْ خِلالِ الْكِتاباتِ وَ النُّقوشِ وَ الرُّسومِ وَ التَّماثيلِ، تُؤَكِّدُ اهْتِمامَ الْإِنسانِ بِالدّينِ

آثار کهنی که انسان آنها را کشف کرده، و تمدن‌هایی که آنها را در خلال نوشته‌ها (کتیبه‌ها) و کنده‌کاری‌ها (نگاره‌ها) و نقاشی‌ها و تندیس‌ها (پیکره‌ها، مجسمه ها) شناخته است، بر توجّه انسان به دین تاکید می‌کند.

وَ تَدُلُّ عَلىٰ أَنَّهُ فِطْرِيٌّ في وُجودِهِ؛ وَلٰكِنَّ عِباداتِهِ وَ شَعائِرَهُ كانَتْ خُرافِيَّةً؛ مِثْلُ تَعَدُّدِ الْآلِهَةِ وَ تَقْديمِ الْقَرابينِ لَها لِكَسْبِ رِضاها وَ تَجَنُّبِ شَرِّها.

و بر اینکه این(دینداری) در وجودش (وجود انسان) ذاتی است، دلالت می‌کند؛ ولی عبادت‌ها و مراسمش (آیین‌هایش) خرافی بود؛ مانندِ چند خدایی (تعدّد خدایان) و پیشکش کردن قربانیان به آنها (به خدایان) برای به دست آوردن خشنودی آنها و دوری از بدی‌شان.

وَ ازْدادَتْ هٰذِهِ الْخُرافاتُ في أَديانِ النّاسِ عَلىٰ مَرِّ الْعُصورِ[1].

در گذر زمان این خرافه‌ها در دین‌های [ادیان مختلف] مردم افزایش یافت.

وَلٰكِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ لَمْ يَتْرُكِ النّاسَ عَلىٰ هٰذِهِ الْحالَةِ؛ فَقَدْ قالَ في كِتابِهِ الْكَريمِ: (جمله حالیه — صفت)

ولی خدای -بلند مرتبه بادا نام او- مردم را در این حالت رها نساخت؛ پس(قطعاً) در کتاب با کرامتش فرموده است:

﴿أَ يَحْسَبُ الْإِنسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً﴾ اَلقِيامَة: ۳۶ (سُدىً: حال) آیا انسان گمان می‌کند(می‌پندارد) بیهوده و پوچ رها می‌شود؟!

لِذٰلِكَ أَرْسَلَ إِلَيهِمُ الْأَنبياءَ لِيُبَيِّنوا الصِّراطَ الْمُستَقيمَ وَ الدّينَ الْحَقَّ.

بدین سبب پیامبران را به سویشان فرستاد تا راه راست و دین حق را آشکار کنند. (توضیح دهند)

وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرآنُ الْكَريمُ عَنْ سيرَةِ الْأَنبياءِ عليهم السلام وَ صِراعِهِم مَعَ أَقْوامِهِمُ الْكافِرينَ.[2] (صفت)

و قرآن کریم دربارهٔ روش و کردار پیامبران درود بر آنها باد و کشمکش و درگیری آنها با اقوام کافرشان با ما سخن گفته است.

۱- العصور(دوره‌ها، زمان‌ها): جمع مکسر، مفردش «العصر»/ **مَرّ العصور**: گذر زمان

۲- **صفت** در عربی با موصوف خود مطابقت می‌کند ولی در فارسی به شکل «**مفرد**» ترجمه می‌شود.

DaneshSad دانش صد

مفعول بدل صفت
وَ لْنَذكُرْ مَثَلاً إبراهيمَ الْخَليلَ عليه‌السلام الَّذي حاوَلَ أَنْ يُنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبادَةِ الْأَصْنامِ.
و باید یاد کنیم مثالی را [داستان] ابراهیم خلیل درود بر او باد را که تلاش کرد مردمش را از عبادت بت‌ها نجات دهد.

وقتی حال مفعول مفعول
فَفي أَحَدِ الْأَعيادِ لَمّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدينَتِهِم، بَقِيَ إبراهيمُ عليه‌السلام وَحيداً، فَحَمَلَ فَأْساً، وَ كَسَّرَ جَميعَ الْأَصْنامِ فِي الْمَعبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبيرَ،
پس در یکی از عیدها، وقتی قومش از شهر خود بیرون رفتند، ابراهیم عليه‌السلام تنها ماند، پس تبری را برداشت، و همهٔ بت‌ها بجز بتِ بزرگ را در معبد (پرستشگاه) شکست،

ثُمَّ عَلَّقَ الْفَأْسَ عَلَىٰ كَتِفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ. سپس تبر را بر دوش او (بت بزرگ) آویخت و پرستشگاه را ترک کرد.

حال وقتی
وَ لَمَّا رَجَعَ النّاسُ، شاهَدوا أَصْنامَهُم مُكَسَّرَةً، وَ ظَنُّوا أَنَّ إبراهيمَ عليه‌السلام هُوَ الْفاعِلُ، فَأَحْضَروهُ لِلْمُحاكَمَةِ وَ سَأَلُوهُ:
و وقتی مردم برگشتند، بت‌های خود را شکسته دیدند، و گمان کردند که ابراهیم عليه‌السلام همو این کار را کرده است (کنندهٔ کار است)، پس او را برای دادگاهی کردن (محاکمه) احضار کردند (آوردند) و از او پرسیدند:

﴿... أَ أَنتَ فَعَلْتَ هٰذا بِآلِهَتِنا يا إبراهيمُ﴾ الأنبياء: ٦٢ ای ابراهیم، آیا تو این کار را با خدایان ما انجام دادی؟

فَأَجابَهُم: لِمَ تَسأَلونَني؟! اِسأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبيرَ.
پس به آنها پاسخ داد: چرا از من می‌پرسید؟! از بت بزرگ بپرسید.

« بَدَأَ الْقَومُ يَتَهامَسونَ: «إِنَّ الصَّنمَ لا يَتَكَلَّمُ؛ إِنَّما يَقْصِدُ إبراهيمُ الِاسْتِهزاءَ بِأَصْنامِنا».
مردم شروع به پچ پچ کردند: قطعاً بت سخن نمی‌گوید، ابراهیم فقط قصد دارد بت‌های ما را مسخره کند.(ترجمه مولف)

فعل امر
وَ هُنا ﴿قالوا حَرِّقوهُ وَ انْصُروا آلِهَتَكُم﴾ الأنبياء: ٦٨ و در اینجا گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.
(آلهة جمع مکسر مفردش «إله»)

فَقَذَفوهُ فِي النّارِ، فَأَنقَذَهُ اللّٰهُ مِنْها.
پس او را در آتش انداختند، و خداوند او را از آن (آتش) نجات داد.

اَلْمُعجَم

أَحْضَرَ: آورد، حاضر کرد	**حَرَّقَ:** سوزاند	**اَلْفَأْس:** تبر «جمع: اَلفُؤوس»
اَلْأصنام: بت‌ها «مفرد: اَلصَّنَم»	**اَلْحَنيف:** یکتاپرست	**اَلْقَرابين:** قربانی ها «مفرد: اَلْقُربان»
أَقِمْ وَجْهَكَ: روی بیاور (ماضي: أقامَ/ مُضارِع: يُقيمُ)	**السُّدىٰ:** بیهوده و پوچ	**اَلْكَتِف، اَلْكِتْف:** شانه«جمع: اَلْأَكْتاف»
بَدَؤوا يَتَهامَسونَ: شروع به پچ پچ کردند(ماضی: تَهامَسَ/ مضارع: يَتَهامَسُ)	**اَلسّيرَة:** روش و کردار، سرگذشت	**كَسَّرَ:** شکست
اَلتَّجَنُّب: دوری کردن(ماضی:تَجَنَّبَ/ مضارع: يَتَجَنَّبُ)	**اَلشَّعائِر:** مراسم	**اَلنُّقوش:**کنده‌کاری‌ها، نگاره‌ها «مفرد: اَلنَّقْش»
	اَلْصِّراع: کشمکش = اَلنِّزاع ≠ السِّلم	
	علَّقَ: آویخت	

وَ لْنَذكُرْ مَثَلاً إبراهيمَ الْخَليلَ: و باید یاد کنیم مثالی را، [داستان] ابراهیم خلیل را

حَولَ النَّصِّ

عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✗

١- كانَ الْهَدَفُ مِنْ تَقديمِ الْقَرابينِ لِلْآلِهَةِ كَسْبَ رِضاها وَ تَجَنُّبَ شَرِّها. .....✓.....
هدف از پیشکش کردن قربانیان به خدایان، به دست آوردن خشنودی آنها و دوری از بدی‌شان است.

٢- عَلَّقَ إبراهيمُ عليه‌السلام الْفَأْسَ عَلَى كَتِفِ أَصْغَرِ الْأَصنامِ. .....✗.....
ابراهیم عليه‌السلام تبر را روی دوش کوچکترین بت‌ها آویخت.

٣- لَمْ يَكُنْ[1] لِبَعْضِ الشُّعوبِ دينٌ أَو طَريقَةٌ لِلْعِبادَةِ. .....✗.....
برخی ملّت‌ها دین یا روشی برای عبادت نداشتند.

٤- اَلْآثارُ الْقَديمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمامَ الْإنسانِ بِالدّينِ. .....✓.....
آثار قدیمی بر توجه وعلاقه انسان به دین تاکید می‌کند.

٥- إنَّ التَّدَيُّنَ فِطْريٌّ في الْإنسانِ. .....✓.....
بی‌گمان دینداری در انسان فطری و ذاتی است.

٦- لا يَتْرُكُ اللّٰهُ الْإنسانَ سُدًى. (حال) .....✓.....
خداوند انسان را بیهوده رها نمی‌کند.

نکات لازم:

☑بَدَأَ + **فعل مضارع (يَتَهامَسونَ): بدأ به معنای «شروع به ..... کردند»** و فعل مضارع معمولاً به شکل «مصدر» ترجمه می شود.

☑**نقوش** را با کلمه **نقاشی** اشتباه نگیرید. الرَّسم : نقاشی ، النقش: کنده کاری / **اَلشَّعائِر** واحد آن **الشَّعيرة:** علامت، نشانه

☑**لِمَ و لَمْ** ← لِمَ = لِـ + ما = به معنای چرا (لِمَ تَسألونَ : چرا می پرسید؟!) / لَم + مضارع تغییر یافته = معال ماضی منفی(لَم تسألوا: نپرسیدید)

☑«فأس، نار، دار، أرض، حرب، بئر، ريح، روح، عصا، كفّ، يَد، رِجل، أُذُن، عين» مؤنث هستند.

فَقَذَفوهُ فِي **النّارِ**، فَأَنقَذَهُ اللّٰهُ مِنْها. ← «النار» **مؤنث است؛برای همین ضمیر مؤنث«ها» در «مِنْها» آورده شده است.**

---

[1] لَمْ يَكُنْ = ما كان (نبود) معادل ماضی منفی / لـ اول جملهٔ اسمیه به معنای دارد/ لَمْ يَكُنْ لـ = ما كان لـ (نداشت)

إعلَموا

مَعاني الْحُروفِ الْمُشَبَّهةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النّافيَةِ لِلْجِنْسِ

١- اَلْحُروفُ الْمُشَبَّهةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إنَّ ، أنَّ ، كَأنَّ ، لٰكِنَّ ، لَيْتَ ، لَعَلَّ**[٢]» آشنا شوید.

إنّ: لرفع الشّک و تأکید علی الجملة بأجمعها

📖 **إنَّ:** جملهٔ پس از خود را تأکید می‌کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی‌که، بی‌گمان» است؛ مثال:

﴿ ... **إنَّ** اللّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُحسِنينَ ﴾ اَلتَّوبَة : ١٢٠ **بی‌گمان** خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

معانی إنّ:
- ✓⊗در غیر حدیث و آیه، به عنوان تکیه کلام عرب، می توان معنا نکرد.
- ✓قید تاکید اول جمله ترجمه می‌شود: بی‌گمان، قطعا، براستی، همانا
- ✓بعد از امر و نهی و شبه امر (علیک= باید) معادل «که، زیرا»

أنّ: حرف للتواصل بین الجملتَین
نکته: «أنَّ» هیچوقت اول جمله نمی‌آید.

📖 **أنَّ**: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قالَ أَعْلَمُ **أَنَّ** اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيٍ قَديرٌ﴾ اَلْبَقَرَة: ٢٥٩ گفت می‌دانم **که** خدا بر هر چیزی تواناست.

لأنّ: حرف للتعلیل
مَعَ أنّ: با اینکه ، عَلیٰ أنَّ: بر اینکه

✓معمولاً «**لِأَنَّ**» **به معنای «زیرا، برای‌اینکه»** است؛ مثال:

پرسش: لِماذا ما سافَرْتَ بِالطّائِرَةِ؟ — چرا با هواپیما سفر نکردی؟

پاسخ: لِأَنَّ بِطاقَةَ الطّائِرَةِ غالِيَةٌ. — زیرا بلیط هواپیما گران است.

كأنَّ: للمشابهة و قد تدلّ علی الظنّ

📖 **كَأَنَّ**: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:

﴿ **كَأَنَّـهُنَّ** الْياقوتُ وَ الْمَرجانُ﴾ اَلرَّحمٰن: ٥٨ آنان **مانند** یاقوت و مرجانند.

كَأَنَّ إرضاءَ جَميعِ النّاسِ غايَةٌ لا تُدرَك. **گویی** خشنود ساختن همهٔ مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

لٰكنَّ: للإستدراک و لإزالة إبهام ما قبل/ لرفع الإبهام عمّا قبله

📖 **لٰكنَّ**: به معنای ولی و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جملهٔ قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللّهَ لَذو فَضلٍ عَلَى النّاسِ وَ**لٰكِنَّ** أَكثَرَ النّاسِ لا يَشْكُرونَ ﴾ اَلْبَقَرَة : ٢٤٣

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است **ولی** بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

---

[٢] برای تاکید کل جمله ما بعد: **إنَّ(بی‌گمان)**/ برای ربط : **أنَّ(که، اینکه)**/ برای تشبیه: **كَأنَّ(مانند، گویی)**، اگر خبرش جامد باشد به معنای «مانند» و اگر خبر آن فعل یا مشتق وصفی باشد، به معنای «گویی». /برای استدراک و رفع ابهام جملهٔ ماقبل و تکمیل پیام: **لٰكِنَّ(ولی)**/هنوز محقق نشده است: لیت و لعلّ/ برای تَمَنّي و آرزوی امر محال(لا یمکن وقوعه): **لَيْتَ(کاش،کاشکی،ای کاش)**/ برای ترجّي و امید به امری ممکن(یمکن وقوعه): **لَعَلَّ (شاید، امید است)** / برای تعلیل: «**لِأَنَّ**» =«**فإنَّ**»: زیرا

دقت کنید: «**إنْ-أنْ-لٰكِنْ**» **بر فعل وارد می‌شوند ولی حروف مشبهة بالفعل«إنّ-أنّ-لٰكِنّ» بر سر ضمیر و اسم وارد می‌شوند.**
إنْ تنصروا اللّهَ يَنصُرْكُمْ./بعد أن اخترَعَ الديناميتَ انتَشَرَ في جميع أنحاء العالَمِ./بَنىٰ مُختَبَراً صغيراً وَلٰكِنْ انفجَرَ.
إنَّ اللّهَ لَذو فضلٍ عَلَى النّاسِ ولٰكِنَّ أكثرَ النّاسِ لايَشكرونَ./أعرَفُ أنَّ الأكْلَ لَذيذٌ لٰكِنَّ الإسرافَ في الأكْلِ ضارٌّ.

توجه کنید: **حرف مشبه بالفعل «کأنّ» به معنای «گویی، مانند» را با فعل ناقصه‌ی«کان» به معنای «بود،شد،است،باشد» را اشتباه نگیرید.**

DaneshSad دانش صد

لیت: تدلّ علی الْمُنیٰ و علی امرٍ لا یمکن وقوعه

📖 **لَیْتَ**: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لَیْتَ» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَ یَقولُ الْکافِرُ یا **لَیْتَـني** کُنْتُ تُراباً﴾ النَّبَأ : ٤٠ و کافر می‌گوید **ای کاش** من خاک بودم !

لیت الشّبابَ یعودُ یوماً: ای کاش جوانی روزی برگردد.

لعلّ: تدلّ علی الرجاء و علی امرٍ ممکن الوقوع

📖 **لَعَلَّ** : یعنی«شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إنّا جَعَلناهُ قُرآناً *عَرَبیّاً **لَعَلَّـکُمْ** تَعْقِلونَ*﴾ الزُّخرُف : ٣

بی‌گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم **امید است** شما خرددورزی کنید.

---

* اَلْقُرآن: خواندن (برای دبیر: قرآناً: حال موطئه)/ عَقَلَ: خردورزی کرد

لیت و لعلَّ+ فعل مضارع = معادل مضارع التزامی

لیت ولعلّ+ ماضی = بر اساس سیاق جمله ماضی معنا می کنیم (حالا یا ماضی ساده یا ماضی بعید یا ماضی استمراری)

لیت و لعلّ + خبر از نوع اسم = جمله را به «**باشد**» ختم کنید.

لیتَ الشباب یَعودُ: ای کاش جوانی برگردد.

لعلّ الصبرَ یُنْقِذُنا: شاید صبر ما را نجات دهد.

لیتَ ناصر ابْتَعَدَ عَنِ الکَسل: ای کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد.(دوری کرده بود)

لعلّ الخیرَ قد نزلَ علینا. امید است خیر بر ما نازل شده باشد.

لیت فصلَ الرّبیعِ طویلٌ في بلدنا. ای کاش فصل بهار در کشورمان طولانی باشد.

لعلّ هٰذِهِ الکلمةَ مکتوبةٌ فیه. شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد.

إنّما: از ادوات حصر است به معنای «فقط، تنها، منحصراً» که بر سر جمله اسمیه و فعلیه وارد می شود و معمولاً در جمله اسمیه، مبتدا را مورد حصر قرار می‌دهد و در جمله فعلیه، فاعل را.

إنّما ولیُّکم اللّهُ و رسولُهُ و الّذینَ آمنوا: ولیّ شما فقط خداوند و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند هستند.

إنّما النّاسُ لأُمٍّ و لِأَبٍ: مردم فقط از یک پدر و از یک مادرند.

إنّما یَعیشُ في راحةٍ مَن یترکُ حرص الدُّنیا: فقط کسی که حرص دنیا را ترک کند، در راحتی زندگی می‌کند.

إنّما یَقصدُ إبراهیمُ الاِستهزاء بأصنامنا: ابراهیم فقط قصد دارد بت‌هایمان را مسخره کند.

إنّما المؤمنونَ إخوة: فقط مؤمنان برادرند.

تذکّر مهم: در ترجمهٔ صحیح باید به سیاق عبارت(بافت سخن) توجّه کرد.

ترجمه، هنر و علم است و باید ذوق و سلیقهٔ مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناختِ ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

إختَبِر نَفسَكَ(۱): تَرجِمْ هاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَريمَتَيْنِ.

۱- ﴿فَهٰذا يَومُ الْبَعْثِ وَلٰكِنَّكُم كُنْتُم لا تَعْلَمونَ﴾ الرّوم: ٥٦ (معادل ماضی استمراری)

اکنون روز رستاخیز است، **ولی** شما خودتان نمی‌دانستید!(فولادوند)

۲- ﴿إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الَّذينَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنيانٌ مَرْصُوصٌ﴾ الصّف : ٤

بی‌گمان خداوند کسانی را صف در صف در راه او می‌جنگند، دوست می‌دارد؛ گویی ایشان ساختمانی استوارند.[۳]

۲- لَا النّافيَةُ لِلْجِنْسِ (نفی أشدّ = ما من)

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱- لا به معنای «نه» (لای جواب) در پاسخ به «هَلْ» و «أَ» مانند أَ أَنتَ مِن بُجنورد؟ لا، أَنَا مِن بيرجند.

۲- لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.

۳- لای نهی مانند لا تَذْهَبْ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اوّل و سوم شخص(غایب و متکلّم)؛ مانند لا يَذْهَبْ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید. (بدون ال / بدون تنوین / بدون مضاف اليه)

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر **اسم** وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لا عِلْمَ لَنا إِلّا ما عَلَّمْتَنا ...﴾ البَقَرَة : ٣٢ جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقَناعَةِ. اَميرُ الْمُؤمِنينَ عَلِيٌّ ﷺ هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

- **لای نفی جنس بر سر فعل نمی‌آید؛ ولی مواظب باشید مصادر را با فعل اشتباه نگیرید.**

لای نفی جنس ← لا تبادُلَ - لا تعلُّم / لای نفی فعل ← لا تبادِلُ - لا تعلِّم

- **لای نفی جنس بر سر اسم مفتوح وارد می‌شود.**

نکته۱): اسم لا نکره است و مفتوح (بدون ال – بدون تنوین)

نکته۲) بین لای نفی جنس و اسمش فاصله نباید باشد.

- **خبر لا نفی جنس (اسم یا فعل یا جار و مجرور یا محذوف است)**

لا لباسَ أَجمَلُ مِنَ العافيةِ. هیچ لباسی زیباتر از تندرستی نیست.

لا تلميذَ رَسَبَ في هذهِ الامتحانِ. هیچ دانش‌آموزی در این امتحان مردود نشد.

لا فقرَ كالجهلِ. لا طاقةَ لَهُ بِهِ. هیچ فقری مانند نادانی نیست. هیچ توانی نسبت به آن نداریم.

لا شكَّ ✕.لا إلهَ ✕إلّا اللّهُ. هیچ شکّی نیست. (بی شکّ) هیچ معبودی جز اللّه نیست.

۵- لای عطف: رابط بین دو کلمه یا دو عبارت است. إنّما الشّرفُ بالعقل لا بالمال.

٦- لای زائد: بلا شكٍّ. لا أملك لنفسي نفعاً و لا ضرّاً إلّا ما شاءَ اللّهُ. ما رأيتُ أجودَ و لا أكرمَ منَ النّبيِّ.

---

* **اَلْبَعْث:** رستاخیز/ **يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً:** صف در صف در راه او می‌جنگند / **اَلْبُنيانُ الْمَرصوصُ:** ساختمان استوار

[۳] ترجمهٔ فولادوند: در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می‌کنند.

صفّاً: در یک صف، در یک ردیف، صف بسته، صف در صف

DaneshSad دانش صد

اِختَبِر نَفسَكَ(۲): تَرجِمْ هٰذِهِ الْأَحادیثَ حَسَبَ قَواعِدِ الدَّرْسِ.

۱- **لا خَیْرَ فِي قَوْلٍ إلّا مَعَ الْفِعْلِ.** رَسولُ اللهِ ﷺ

هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار(عمل) باشد.

خیر با الف و لام : (الخیر) و خیر بعد از لای نفی جنس، اسم تفضیل نیستند.

۲- **لا جِهادَ کَجِهادِ النَّفْسِ.** اَمیرُ الْمُؤمِنینَ عَلِيٌّ ؑ

هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.

۳- **لا لِباسَ أجمَلُ مِنَ العافِیَةِ.** اَمیرُ الْمُؤمِنینَ عَلِيٌّ ؑ

هیچ جامه‌ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.

٤- **لا فَقْرَ کَالجَهْلِ و لا میراثَ کَالأَدَبِ.** اَمیرُ الْمُؤمِنینَ عَلِيٌّ ؑ

هیچ فقری مانند نادانی(جهل) و هیچ میراثی (ارثی) مانند ادب نیست.

۵- **لا سوءَ أَسْوَأُ مِنَ الْکَذِبِ.** اَمیرُ الْمُؤمِنینَ عَلِيٌّ ؑ

هیچ بدی‌ای از دروغ بدتر نیست.

اِختَبِر نَفسَكَ(۳) : إمْلَأِ الْفَراغَ فِي ما یَلي[1]، ثُمَّ عَیِّنْ نَوعَ «لا» فیه.

۱- ﴿وَ لا تَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعونَ مِنْ دونِ اللّٰهِ فَیَسُبُّوا اللّٰهَ...﴾ اَلْأنعام: ۱۰۸

حرف نهی

و کسانی را که به جای خدا فرا می‌خوانند ..دشنام.ندهید..؛ زیرا که به خدا دشنام دهند... .

(برای دبیر: «ف» در «فیسبّوا»: فای سببیه است؛ به معنای «زیرا که، که» برای همین نون مضارع را حذف کرده است.)

۲- ﴿وَ لا یَحْزُنْكَ قَوْلُهُم إنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمیعاً ...﴾ یونس: ٦٥

حرف نهی

گفتارشان تو را .نباید.اندوهگین.سازد.. ؛ زیرا ارجمندی، همه .از.آنِ..... خداست.

۳- ﴿هَلْ یَسْتَوي الَّذینَ یَعْلَمونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمونَ ...﴾ الزُّمَر: ۹

حرف نفی

آیا کسانی که می دانند و کسانی که .نمی.دانند..... برابرند؟

٤- ﴿رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا[2] ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ ...﴾ اَلْبَقَرَة: ۲۸٦

حرف نهی — لای نفی جنس

[ای]پروردگارِ ما، آنچه هیچ توانی نسبت به آن نداریم بر ما .تحمیل.نکن... .



۵- **لا یَرْحَمُ اللّٰهُ مَنْ لا یَرْحَمُ النّاسَ.** رَسولُ اللهِ ﷺ

حرف نفی — حرف نفی

خدا رحم نمی‌کند به کسی که به مردم .رحم.نمی‌کند.... .

۱- ما یَلي: آنچه می‌آید

۲- ماضیهُ «حَمَّلَ» : تحمیل کرد (فعل ماضٍ من باب تفعیل)

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمارين

● **اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِن كَلِماتِ مَعْجَمِ الدَّرسِ تُناسِبُ التَّوضيحاتِ التّاليَةَ؟**

١- آلَةٌ ذاتُ يَدٍ مِنَ الْخَشَبِ وَ سِنٍّ عَريضَةٍ مِنَ الْحَديدِ يُقْطَعُ بِها: .....
ابزاری دارای دسته‌ای چوبی و دندانه‌ای پهن از آهن که به کمک آن [اشیا] قطع می‌شود. / **اَلْفأس**: تبر

٢- تِمْثالٌ مِنْ حَجَرٍ أَوْ خَشَبٍ أَو حَديدٍ يُعْبَدُ مِنْ دونِ اللّهِ : .....
تندیسی(پیکره‌ای) از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می‌شود. / **اَلصَّنَم**: بت

٣- عُضوٌ مِنْ أَعضاءِ الْجِسمِ يَقَعُ أَعلَى[٤] الْجِذْعِ: .....
اندامی از اندام‌های بدن که در بالای تنه واقع است. / **اَلْكَتِف**: شانه

٤- اَلتّارِكُ لِلْباطِلِ وَ الْمُتَمائِلُ إِلَى الدّينِ الْحَقِّ: .....
ترک کنندهٔ باطل و متمایل به دین حق(کسی که باطل را ترک کرده و به دین حق گرویده است.) / **اَلْحَنيف** : یکتاپرست

٥- إِنَّهُم بَدَؤوا يَتَكَلَّمونَ بِكَلامٍ خَفِيٍّ: .....
قطعاً ایشان به زبانی پنهان شروع به سخن گفتن کردند. / **بَدَؤوا يَتَهامَسونَ** : شروع به پچ پچ کردند

● **اَلتَّمرينُ الثّاني: تَرجِمِ الْعِباراتِ التّاليَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْحُروفَ الْمُشَبَّهَةَ بِالْفِعلِ، وَ لا النّافيَةَ لِلْجِنسِ.**

١- ﴿... قيلَ[٥] ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ يالَيْتَ قَوْمي يَعْلَمونَ ✡ بِما غَفَرَ لي رَبّي وَ جَعَلَني مِنَ الْمُكْرَمينَ﴾ يس: ٢٦ و ٢٧
گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من بدانند... که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامیان قرار داد.
الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعلِ: لَيْتَ

٢- ﴿... لا تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنا...﴾[٦] التّوبَة: ٤٠
اندوهگین نباش زیرا (که) خدا با ماست.
الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعلِ: إِنَّ

إنّ: از حروف مشبهة بالفعل معمولا برای تاکید است و هنگام ترجمه از قیود تاکید «قطعا،بی گمان، حتما، براستی و همانا» استفاده می کنیم ولی گاهی معنای «که، زیرا» می دهد. بطور مثال وقتی بعد از فعل امر، فعل نهی یا شبه امر (عليك) بیاید، میتوان «که یا زیرا» معنا کرد.

---

[٤] **أَعلَى:** بر وزن أفعل اسم تفضيل است به معنای «بالاتر، بالا، بالايي، فوقاني»

[٥] «**قيلَ**(گفته شد)، **يُقالُ** (گفته می شود)» فعل مجهول است و «قالَ(گفت) ، يَقولُ(می‌گوید)» فعل معلوم است.
به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «ای کاش، قوم من می‌دانستند... که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی‌داشتگان قرار داده است!» (مکارم شیرازی) / بدو گفته شد: «به بهشت در آی.» گفت: «ای کاش، قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا چگونه آمرزید و در زمرهٔ عزیزانم قرار داد.» (فولادوند)

[٦] اندوه مدار که خدا با ماست. (فولادوند)

DaneshSad دانش صد

۳- ﴿... لا إِلٰهَ إِلّا اللّٰهُ...﴾[۷] الصّافّات: ۳۵
هیچ خدایی جز اللّه (خدای یگانه) نیست.
لا النّافيَةَ لِلْجِنسِ: «لا» در (لا إِلٰهَ)

٤- لا دينَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ. رَسولُ اللهِ ﷺ (مفهوم: کسی که به تعهّد خود وفا نمی‌کند از دین بی بهره است.)
کسی که هیچ[وفای به] عهد و پیمانی ندارد، هیچ دینی ندارد.
لا النّافيَةَ لِلْجِنسِ: «لا» در (لا دين) و (لا عَهْدَ)

٥- إِنَّ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ إِلى بابِ الدّارِ. رَسولُ اللهِ ﷺ الدّار: خانه (= البيت)
از سنت است که مرد (منظور میزبان) همراه مهمانش تا درب خانه بیرون رود.
الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعلِ: إِنَّ

● اَلتَّمرينُ الثّالِثُ:

أ. اِقْرَأِ الشِّعرَ الْمَنسوبَ إِلَى الْإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام، ثُمَّ عَيِّنْ تَرجَمَةَ الْكَلِماتِ الَّتي تَحتَها خَطٌّ.

أَيُّهَا الْفاخِرُ جَهلاً بِالنَّسَبْ — إِنَّما النّاسُ لِأُمٍّ وَ لِأَبْ
هَلْ تَراهُم خُلِقوا مِنْ فَضَّةٍ — أَمْ حَديدٍ أَمْ نُحاسٍ أَمْ ذَهَبْ
بَلْ تَراهُم خُلِقوا مِن طينَةٍ[۱] — هَلْ سِوىٰ[۲] لَحْمٍ وَ عَظْمٍ[۳] وَ عَصَبْ[٤]
إِنَّما الفَخْرُ لِعَقلٍ ثابِتٍ — وَ حَياءٍ وَ عَفافٍ وَ أَدَبْ

ای که نابخردانه افتخار کننده به **دودمان** هستی، مردم تنها از یک مادر و یک **پدر**اند.
آیا **آنان را می‌بینی** (می‌پنداری) که از نقره، آهن، **مس** یا طلا آفریده شده‌اند؟
بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از **تکّه گِلی** آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و **استخوان** و پی‌اند؟
افتخار **تنها** به خردی استوار، **شرم**، پاکدامنی و ادب است.

ب. اِسْتَخرِجْ مِنَ الْأَبياتِ اسْمَ الْفاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجهولَ، وَ الْجارَّ وَ الْمَجرورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوصوفَ.

اسْمَ الْفاعِلِ(الْفاخِرُ، ثابِتٍ) ، **وَ الْفِعلَ الْمَجهولَ**(خُلِقوا) ، **وَ الْجارَّ وَ الْمَجرورَ** (بِالنَّسَبْ / لِأُمٍّ ، لِأَبْ / مِنْ فَضَّةٍ/ مِن طينَةٍ / لِعَقلٍ) ، **وَ الصِّفَةَ**(ثابِتٍ) **وَ الْمَوصوفَ** (عَقلٍ)

۱- اَلطّين: گِل ۲- سِوَىٰ: به جز ۳- اَلْعَظْم: استخوان «جمع: اَلْعِظام» ٤- اَلْعَصَب: پی

---

[۷] معبودی جز خدا وجود ندارد. (مکارم) / خدایی جز خدای یگانه نیست. (فولادوند)
آیهٔ کامل آن: إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ : چون به آنان گفته می شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبر می کردند،

DaneshSad دانش صد

● اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: تَرْجِمِ الْأَحاديثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطلوبَ مِنكَ.

١- كُلُّ طَعامٍ لا يُذْكَرُ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ، ... لا بَرَكَةَ فيهِ. رَسولُ اللهِ ﷺ (اَلْفِعلَ الْمَجهولَ و نَوعَ لا)
هر خوراکی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... هیچ برکتی در آن نیست.
اَلْفِعلَ الْمَجهولَ: لا يُذْكَرُ / نَوعَ «لا» در (لا يُذْكَرُ): حرف نفی / و نَوعَ «لا» در (لا بَرَكَةَ): لای نفی جنس

٢- لا تَغْضَبْ، فَإنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ[1]. رَسولُ اللهِ ﷺ (نَوعَ الْفِعْلِ)
خشمگین مشو؛ زیرا (که) خشم مایهٔ تباهی است.
نَوعَ الْفِعْلِ: (لا تَغْضَبْ) فعل نهی

٣- لا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لا عِبادَةَ مِثْلُ التَّفَكُّرِ. رَسولُ اللهِ ﷺ (اَلْمُضافَ إلَيهِ وَ نَوعَ لا)
هیچ نداری و فقری سخت‌تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.
اَلْمُضافَ إلَيهِ: (التَّفَكُّرِ) / نَوعَ لا: حرف نفی جنس

٤- لا تُطْعِموا الْمَساكينَ مِمّا لا تَأْكُلونَ. رَسولُ اللهِ ﷺ (نَوعَ لا، و مُفرَدَ «مَساكين»)
از آنچه خودتان نمی‌خورید به مستمندان مخورانید.
نَوعَ «لا» در (لا تُطْعِموا): حرف نهی؛ در (لا تَأْكُلونَ): حرف نفی مضارع / مُفرَدَ «مَساكين»: مِسكين

٥- لا تَسُبُّوا النّاسَ فَتَكتَسِبُوا[2] الْعَداوَةَ بَينَهُمْ. رَسولُ اللهِ ﷺ (فِعلَ النَّهي، وَ مُضادَّ عَداوَة)
به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.
فِعل النَّهي:«لا تَسُبُّوا»/ مُضادَّ عَداوَة(دشمنی): صَداقَة (دوستی)

٦- خُذُوا[3] الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْباطِلِ وَ لا تَأْخُذُوا الْباطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كونوا[4] نُقّادَ[5] الْكَلامِ. عيسَى بْنُ مَريَمَ ﷺ(اَلْمَحَلَّ الْإعرابيّ لِما تَحتَهُ خَطٌّ)
حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید. سخن سنج (نقد کنندگان سخن) باشید.
الْباطِلِ: مضاف الیه / الْباطِلَ: مفعول / أَهْلِ: مجرور به حرف جرّ

١- **اَلْمَفْسَدَة**(مصدر است): مایهٔ تباهی
٢- **اِكتَسَبَ:** بدست آورد، حاصل کرد، اندوخت، پیداکرد (برای دبیر: **(برای دبیر: «ف» در «فَتَكتَسِبُوا»: فای سببیه است به معنای «زیرا که، که»؛ برای همین نون مضارع را حذف کرده است.)**
٣- **خُذوا :** بگیرید←ماضیه (أَخَذَ:گرفت) / «لا» در «لا تأخُذوا»: لا الناهية
٤- **كونوا:** باشید← فعل امر است . ماضی آن می شود: كُنتُم: بودید، كانوا :بودند، كان: بود
٥- **نُقّادَ:** جمع مکسر مفردش «ناقِد» اسم فاعل است. مشابه آن: سُيّاح(سائح)، كُتّاب(كاتِب)، جُهّال(جاهِل)، عُلّام(عالِم)، خُدّام(خادِم)، وُرّاث(وارِث)، قُرّاء (قارئ)، خُدّاع(خادِع)، عُمّال (عامِل)، زُوّار(زائر)، سُكّان(ساكن)

DaneshSad دانش صد

● اَلتَّمرينُ الْخامِسُ: تَرجِمْ أنواعَ الْفِعلِ فِـي الْجُمَلِ التّاليَةِ.

١-	رجـاءً، اُكْـتُـبْـنَ حَلَّ الْأسئِلَـةِ مَعَ زَميلاتِكُنَّ.	لطفاً حلّ پرسش‌ها را با هم‌کلاسی‌هایتان بنویسید .
٢-	إنْ تَكْتُبْ بِعَجَلةٍ، فَسَيُصْبِحُ خَطُّكَ قَبيحاً.	اگر با عجله بنویسی خطّت زشت خواهد شد.
٣-	أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ ذِكرى في دَفتَرِ الذِّكْرَياتِ.	می‌خواهم[که] خاطره‌ای در دفترِ خاطرات بنویسم .
٤-	لَنْ يَكْتُبَ الْعاقِلُ عَلَى الْآثارِ التّاريخيَّةِ.	[انسانِ]خردمند، روی آثارِ تاریخی نخواهد نوشت .
٥-	إنَّهُ سَوفَ يَكْتُبُ أفكارَهُ عَلَى الْوَرَقةِ.	قطعاً او اندیشه‌هایش را روی کاغذ خواهد نوشت .
٦-	عِندَما شاهَدْتُهُ كانَ يَكتُبُ تَمرينَهُ.	هنگامی که او را دیدم، تمرینش را می‌نوشت .
٧-	قَدْ يَكْتُبُ الْكَسولُ تَمارينَ الدَّرسِ.	تنبل، تمرین های درس را گاهی می نویسد .
٨-	يا تَلاميذُ، لِمَ لا تَكْتُبونَ التَّرجَمَةَ؟	ای دانش آموزان، چرا ترجمه را نمی‌نویسید .
٩-	رَجاءً، لا تَكتُبوا عَلىٰ جِلدِ الْكِتابِ.	لطفاً روی جلدِ کتاب ننویسید .
١٠-	هيَ قَد كَتَبَتْ رِسالَةً لِصَديقَتِها.	او نامه ای به دوستش نوشته است.
١١-	لِنَكْتُبْ جُمَلاً جَميلَةً في دَفاتِرِنا.	در دفترهایمان جمله هایی زیبا باید بنویسیم .
١٢-	أَنَا لَم أَكْتُبْ واجِباتي أَمسِ.	من دیروز تکلیف هایم را ننوشتم .
١٣-	ما كَتَبْنا شَيئا عَلَى الْجِدارِ.	روی دیوار چیزی ننوشتیم .
١٤-	كُتِبَ حَديثٌ علَى اللوَّحِ.	حدیثی روی تخته نوشته شده است.
١٥-	كانوا يَكْتُبونَ الْأَجوبَةَ.	جواب ها را می‌نوشتند .
١٦-	كانوا قَد كَتَبوا درَسَهمُ.	درسشان را نوشته بودند .
١٧-	يُكْتَبُ نَصٌّ قَصيرٌ.	متنی کوتاه نوشته می‌شود .

● اَلتَّمرينُ السّادِسُ: ضَعْ فِي الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً.

١- قالَ الْإمامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلامُ: «... أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ». (أَنَّ☐ إنَّ☑ لٰكِنَّ☐)

امام حسن علیه السّلام فرمود: بی‌گمان بهترین نیکی، خلق نیکوست.

(أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید./ **إنَّ: اول جمله برای تأکید می‌آید.**/ لٰكِنَّ: برای کامل کردن جمله قبل خود)

٢- سُئِلَ الْمُديرُ: أَ في الْمَدْرَسَةِ طالِبٌ؟ فَأَجابَ: «... طالِبَ هُنا». (لِأَنَّ☐ لا☑ فَإنَّ☐)

از مدیر سوال شد: آیا دانش‌آموزی در مدرسه هست؟ پس پاسخ داد: «هیچ دانش‌آموزی اینجا نیست.»

لِأَنَّ، فَإنَّ: دلیل انجام کار را می‌رسانند./ **لا: لای نفی جنس بر سر اسم مفتوح و نکره (بدون ال) وارد می شود؛ به معنی هیچ نیست.**

DaneshSad دانش صد

۳- حَضَرَ السَّيّاحُ في قاعَةِ الْمَطارِ؛ ... الدَّليلَ[۸] لَمْ يَحْضُرْ. (أَنَّ☐ لٰكِنَّ☑ لَعَلَّ☐)

گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حضور نداشت.

أَنَّ: وسط جمله برای پیوند دو جمله می‌آید./ **لٰكِنَّ: برای کامل کردن و برطرف کردن ابهام جمله قبل خود**/ لَعَلَّ: تردید و امید را می‌رساند.

۴- تَمَنّى[۱] الْمُزارِعُ: «... الْمَطَرَ يَنزِلُ كَثيراً!» (كَأَنَّ☐ لِأَنَّ☐ لَيْتَ☑)

کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران بسیار ببارد!»

كَأَنَّ: برای تشبیه/ لِأَنَّ: برای آوردن دلیل/ **لَيْتَ: برای تمنّی و آرزو**

۵- لِماذا يَبْكي الطِّفْلُ؟ ... جائِعٌ. (أَنَّهُ☐ لِأَنَّهُ☑ لَيْتَ☐)

چرا کودک گریه می‌کند؟ زیرا او گرسنه است.

أَنَّ: به معنی «که»، وسط جمله می‌آید/ **لِأَنَّ: برای آوردن دلیل در مقابل کلمهٔ پرسشی «لِماذا»**/ لَيْتَ: برای تمنّی و آرزو

---

۱. تَمَنّى: آرزو داشت «مضارع: يَتَمَنّىٰ» من باب تَفَعُّل

● اَلتَّمرينُ السّابِعُ: أَكْمِلْ تَرجَمَةَ هٰذَا النَّصِّ؛ ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعرابِيَّ لِلْكَلِماتِ الَّتي تَحْتَها خَطٌّ.

حينَ يَرَى «الطّائِرُ الذَّكيُّ» حَيَواناً مُفْتَرِساً قُربَ عُشِّهِ، يَتَظاهَرُ أَمامَهُ بِأَنَّ جَناحَهُ مَكْسورٌ[۱]، فَيَتْبَعُ[۲]

فاعل — مفعول — صفت — مضاف اليه

الْحَيَوانُ الْمُفتَرِسُ هٰذِهِ الْفَريسَةَ[۳]، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعُشِّ كَثيراً. وَ عِندَما يَتَأَكَّدُ[۴] الطّائِرُ مِنْ خِداعِ[۵]

فاعل — صفت — جارّ و مجرور — مجرور به حرف جر

الْعَدوِّ وَ ابْتِعادِهِ وَ إِنقاذِ حَياةِ فِراخِهِ، يَطيرُ بَغْتَةً.

مضاف اليه



پرندهٔ باهوش هنگامی که جانور .....درنده‌ای..... را نزدیکِ لانه‌اش می‌بیند،

روبه رویش وانمود می‌کند که .....بالش..... شکسته است،

در نتیجه جانورِ درنده این شکار را تعقیب می‌کند و از لانه بسیار.....دور می‌شود.....و وقتی که این

پرنده از فریبِ دشمن و دور شدنش و نجاتِ زندگیِ .....جوجه‌هایش..... مطمئن می شود، .....ناگهان.....

پرواز می کند.

۱- **مَكسور:** شکسته ۲- **تَبِعَ:** تعقیب کرد ۳- **الْفَريسَةَ:** شکار «جمع: فرائِس» ۴- **تَأَكَّدَ:** مطمئن شد ۵- **خِداع:** فریب

۸ دَلِيل [دلّ]: دلیل و راهنما ، ارشاد ، برهان، کتاب راهنمای جهانگردان به راه‌ها و اماکن و هتلها و جز آنها در یك کشور - ج أَدِلَّة و أَدِلَّاء

DaneshSad دانش صد

اَلبَحثُ العِلمیُّ[۹]

اِبْحَثْ عَنْ وَصِيَّةِ أَحَدِ شُهَداءِ الْحَرْبِ الْمَفْروضَةِ أَوْ ذِكْرَياتِهِ أَوْ أَقْوالِهِ أَوْ أَعْمالِهِ، ثُمَّ اكْتُبْها في صَحيفَةٍ جِداريَّةٍ، أَوْ ضَعْها في مُدَوَّنَتِكَ أَوْ مُدَوَّنَةِ[۱۰] مَدْرَسَتِكَ . با نگه داشتن دکمه کنترل و کلیک روی نام کانال با ما باشید : کانال أُحِبُّ العَرَبِيَّةَ

شهید محمّدعلی رجایی:

(زادروز ۲۵ خرداد ۱۳۱۲ در قزوین- شهادت ۸ شهریور ۱۳۶۰ در تهران)دومین رئیس جمهور ایران بود که در بمب گذاری دفتر نخست وزیری شهید شد. رجایی کارشناسی ارشد ریاضیات داشت و پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ آموزگار بود.

پس از انقلاب در کابینهٔ «مهدی بازرگان» وزیر آموزش و پرورش بود و با انتخاب « ابوالحسن بنی صدر » به عنوان رئیس جمهور، شهید رجایی به عنوان نخست وزیر معرّفی شد .وی از ۱۱ مرداد ۱۳۶۰ تا ۸ شهریور همان سال، یعنی به مدت ۲۸ روز، رئیس جمهور برگزیدهٔ مردم بود.

در پایگاه اطّلاع رسانی حوزه می توانید دربارهٔ ایشان اطّلاعاتی به دست بیاورید:

https://hawzah.net/fa/Question/View/7275/



شهید مهدی باکری :

(متولّد ۳۰ فروردین ۱۳۳۳ شمسی در میاندوآب، شهادت ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در جزیرهٔ مجنون)، او در «عملیات بدر» شهید وپیکرش در «دجله» ناپدید شد. شهید باکری از سرشناس ترین سرداران سپاه در هشت سال جنگ تحمیلی است.

در سایت زیر می توانید دربارهٔ ایشان اطّلاعاتی به دست بیاورید:

http://hamshahrionline.ir/details/205538



[۹] هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعّالیّت و تحقیق است. نمرهٔ این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اوّل و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

[۱۰] مُدَوَّنَة: وبلاگ، سایت

DaneshSad دانش صد